

سیر تحول نقد در ادبیات عرب

ادریس عبدالله زاده



چکیده

نقد ادبی در ادبیات عربی در دوره جاهلی و اسلامی، ذوقی و فطری، و به عبارت دیگر، بر اساس احساس و اثربرداری درونی فرد بود. در دوره اموی نیز به همین شکل بود، تا اینکه در اواخر این عصر، اندکی رو به دقت و تعمق نهاد. پیشرفت گسترده ادبیات در عصر عباسی، تغییر و تحول در قضاوت و داوری بر آثار ادبی و نقد را نیز در پی داشت؛ در نتیجه، چند گرایش مختلف، از جمله گرایش لغت‌شناسی، کلامی و فلسفی، به وجود آمد، تا اینکه نقد در دوره معاصر ادب عرب، با برخی قضایای فکری و مکتب‌های ادبی و جریان‌های اجتماعی غربی ارتباط پیدا کرد؛ در نتیجه، مسائل و موضوعاتی از قبیل فرهنگ و سیاست، دین و جامعه، در حوزه نقد داخل و به ظهور مکاتب ادبی منتهی شد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، نقد، دوره‌های ادبی، مکاتب ادبی.

از زمان ارسطو تا کنون، نقد ادبی جایگاه و فضایی گسترده را در پژوهش‌ها و بحث‌های عقلی به خود اختصاص داده و کتاب‌ها و تألیفات درباره پژوهش الفاظ و ساختار و قواعد نحوی و بلاغی صورت گرفته است. زمامداران این حرکت، یونانی‌ها بودند و اولین بارقه‌های آن را شعرا و سپس فلاسفه یونانی شکل دادند. نقد عرب نیز، مانند نقد یونانیان، ابتدا در میان شعرا به وجود آمد.

در قرآن به واژه «نقد» اشاره نشده است؛ اما در حدیث نبوی و فرهنگ‌های لغت به معانی مختلف آمده است. آنچه در اینجا مورد نظر است، کلمه «نقد» به معنای ادبی آن، یعنی تجزیه و تحلیل و تشخیص خوب از بد، و به عبارت دیگر، ارزیابی آثار ادبی است. در شعر عرب نیز به این معنا اشاره شده است؛ فرزدق گوید:

تَنْفَى يَدَاهَا فِي كُلِّ هَاجِرَةٍ
نَفَى الدَّنَائِبِ تَنْقَادُ الصَّيَارِفِ (لسان العرب، مادة نَقَدَ)

«دستان آن شتر در هر نیمروز، سنگریزه‌ها را پراکنده می‌سازد؛ به سان صراف‌ی که دینارها را (برای تشخیص خوب از بد) پراکنده و از هم جدا می‌سازد».

و در حدیثی از ابیدرداء روایت شده است که گوید: «إِنَّ نَقَدَتِ النَّاسَ نَقْدُوكَ وَ إِنْ تَرَكَتَهُمْ تَرَكَوكَ»؛ یعنی اگر عیب مردم را بازگو کنی، آنان نیز همان کار را با تو می‌کنند و اگر رهایشان کنی، آنان نیز تو را رها می‌کنند» (خفاجی، ۱۹۹۵م: ۱۱)

با نگاهی به فرهنگ‌های لغت نیز به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم «نقد» بیشتر درباره گزینش درهم‌ها و تشخیص خوب و بد آنها و یا اظهار بدی و نامرغوبی یک چیز جریان دارد؛ اما نقد در

اصطلاح، ارزیابی کارهای هنری و تحلیل آنها بر اساس اصول علمی است. نقد ادبی هم ارزیابی متون و داوری کردن بر آنها بر اساس اصول ادبی است.

پیدایش نقد عرب

دیرینه‌ترین نمونه نقّادی عرب را از اسواق و مجالس جاهلی ذکر کرده‌اند. عرب در این دوره زندگی ساده بدوی داشته و به شکل قبایلی پراکنده زندگی می‌کردند. زندگی خشن بادیه‌نشین و جنگ‌های پیدریبی برای دفاع از قبیله و شرف آن، بر اخلاق و رفتار آنان اثرگذار بوده و پیوندی عمیق بین فرد و قبیله برقرار کرده بود؛ به طوری که فرد، قبیله را مایه شکل‌گیری شخصیت و بهرهمندی از آزادی می‌دانست. طبیعی است که این قبایل مختلف دارای لهجات مختلف و متفاوت از همدیگر باشند؛ اما لهجه مشترکی نیز برای برقراری ارتباط با یکدیگر داشتند که به لهجه قریش معروف بود (صابری، ۱۳۸۵: ۱۴).

نقد ادبی در دوره جاهلی

همان‌طور که گفتیم، مقدمات نقد عرب در شعر جاهلی نهفته است. در این دوره به مناسبت سرودن شعری تازه، مجلسی برپا می‌شد و شاعر سروده خود را در مدح قبیله، مفاخره یا هجو دیگر قبایل، در مقابل جمع می‌خواند. علاوه بر این، این مجالس مکانی برای گفت‌وگو در امور قبیله و روابط آن با دیگر قبایل بود. برخی از شعرا به این مجالس کوچک بسنده نکرده و به سوق‌های بزرگ، مانند «سوق عکاظ» در مکه، که مرکز داد و ستد اعراب در ایام حج بود، می‌رفتند و اشعار خود را در آنجا عرضه می‌کردند. این اسواق یا بازارها بهترین وسیله برای کسب شهرت و آوازه در میان اعراب بود. بی‌شک مردم پس از شنیدن شعر، درباره شاعر و شعرش به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند؛ گروهی طرفدار او شده و شعرش را تحسین می‌کردند و گروهی هم به مخالفت او پرداخته و شعرش را بیارزش می‌دانستند. از جمله کسانی که به عنوان داور در عکاظ حضور می‌یافته‌اند، نابغه ذبیانی، شاعر معروف جاهلی، است، و گفته‌اند شاعران رأی او را در نیک و بد اشعار می‌پذیرفتند. گویند وقتی نابغه به عکاظ می‌آمد، قبه‌ای برای او برپا می‌کردند و شاعران شعر خود را بر او عرضه می‌کردند تا رأی خویش را بازگوید؛ اگر رأی خوبی به شعر می‌داد، آن شعر شهره آفاق می‌گردید. از کسانی که شعر خود را بر نابغه عرضه کرده و ستایش و تحسین او را برانگیختند، می‌توان به اَعشى و خنساء اشاره کرد. روزی اَعشى، شاعر جاهلی، قصیده‌ای بر او خواند و بعد حسان بن ثابت قصیده خود را خواند؛ سپس خنساء قصیده خود را در رثای برادرش، صخر، با مطلع زیر بر او عرضه کرد:

وَ إِنَّ صَخْرًا لَتَأْتِمُّ الْهَدَاةُ بِهِ
كَأَنَّهُ عَلِمَ فِي رَأْسِهِ نَارًا

«هر آینه هدایتگران راه خود را با صخر می‌یابند؛ گویی او کوهی

است که بر بالای آن آتشی برافروخته‌اند». پس نابغه به او گفت: اگر ابویصیر (اعشى) قبل از تو بر من قصیده‌اش را خوانده بود، می‌گفتم تو شاعرترین مردم در بین جن و انس هستی» (احمد ابراهیم، ۱۹۳۷: ۱۸).

اما دلایل دیگری نیز بر وجود نقد در این دوره دلالت دارد؛ از جمله:

۱. معلقات: قصاید ده‌گانه برترین شاعران دوره جاهلی، که بنا به روایات، به دیواره‌ای کعبه آویخته شده بود.

۲. طبقات الشعراء: این طبقاتی که اعراب جاهلی برای شاعران در نظر گرفته و هر شاعر را در طبقه‌ای قرار می‌دادند، دلیل وجود نوعی تفکر نقّدی در میان اعراب آن دوره است؛ از جمله آن طبقات می‌توان به: الف. شاعر الفحل الخنذیذ: شاعری که هم خوب شعر می‌سراید و هم خوب شعر دیگران را روایت می‌کند؛ ب. شاعر مُفَلِّق: شاعری که خوب شعر می‌سراید، اما از شعر دیگران روایت نمی‌کند؛ ج. شاعر: کسی که شعرش بد نیست، اما خوب هم نیست؛ د. شُعرور: در پایین‌ترین درجه قرار دارد و به عبارتی، مساوی هیچ است (جرجی زیدان، ۱۹۵۷: ج ۱، ص ۷۹).

۳. حولیات: علت نامگذاری این قصاید این است که شاعر یک سال بر یک قصیده درنگ کرده و آن را بیت به بیت بررسی و از عیوب پیراسته می‌کرد، سپس بهترین کلمات و معانی را به کار می‌برد تا از نقد دیگران در امان بماند (الفخوری، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

۴. المفاضلة: در لغت به معنی حکم کردن به برتری یکی از دو چیز است و در اصطلاح به معنی مقایسه دو شاعر و حکم به برتر بودن یکی از آن دو است. در کتاب‌های ادب روایت است که امرؤ القیس و علقمه بن عبده با یکدیگر رقابت شعری داشتند و همسر امرؤ القیس، که شاعر هم بوده، به حکمیت میان آنان می‌پردازد و از آن دو می‌خواهد که هریک قصیده‌هایی در وصف اسب بسرایند و آنان نیز چنین کردند و او بعد از شنیدن قصاید آن دو، به شوهرش گفت که علقمه از تو برتر است، به دلیل اینکه تو چنین سروده‌ای:

فَلِلْسَاقِ الْهَوْبِ وَ لِلْسَوِّطِ دَرَّةٌ
وَ لِلزَّجْرِ مِنْهُ وَقَعُ أهُوجٍ مُنْعَبٍ

«پاهایش شتابان است و آن شلاق او را می‌تازاند و تاختنش مثل دویدن شتر دیوانه پرسروصداست».

تو در اینجا اسب خود را زجر داده‌ای و با لگد به او زده‌ای و خسته‌اش کردی؛ در حالی که علقمه چنین گفت:

فَأَدْرِكُهُنَّ ثَانِيًا مِنْ عَنَانِهِ
يَمُرُّ كَمَرِّ الرَّائِحِ الْمُحَلِّبِ

«آنگاه که افسارش را به دست گیرم، چنان برانمش که به مانند ابر بارنده شامگاهان بگذرد».

در اینجا او افسار اسبش را می‌گیرد؛ ولی آن را با تازیانه نمی‌زند

و خسته‌اش نمی‌کند. پس از این سخن او به خشم آمد و او را طلاق داد و علقمه با او ازدواج کرد (جرجی زیدان، ۱۹۵۷م: ۱۴۷).

بدین ترتیب، نقد در این دوره ذوقی و فطری و بر اساس احساس و اثرپذیری درونی فرد بود و هیچ گونه اصول و قواعد خاصی برای نقد وجود نداشت؛ به عبارت دیگر، همگام و موافق با عصر خود بود. شعر جاهلی احساس محض بود و به تبع آن، نقد نیز به همان شکل بود. آنان شاعری را بر شاعر دیگر برتر دانسته و با عباراتی مانند: «او برترین شاعر است»، «او شاعرترین مردم است» و از این قبیل، بر او حکم می‌کردند.

نقد ادبی در صدر اسلام

این دوره با ظهور اسلام در سال ۶۲۲ م آغاز و با تسلط امویان بر خلافت اسلامی در سال ۶۶۱ م به پایان می‌رسد. با ظهور اسلام، تعصبات قبیله‌ای به پایان رسید و اسلام همه را به برادری در سایه پرچم اسلام خواند و این تغییر و تحوّل در زندگی، آثار خود را در شعر و ادبیات و منزوی شدن برخی ابواب شعری بر جای گذاشت. در هر حال، شعر در این دوره به رغم تأثیر اسلام، باز هم از لحاظ محتوا و اغراض شعری، جاهلی باقی ماند؛ اما نوعی تجدد و رنگ اسلامی در آن راه پیدا کرد (همان: ج ۱، ص ۲۱۶).

آنچه لازم است قبل از هر چیز به آن اشاره شود، این است که نقد ادبی، همگام و همراه با ادبیات است؛ با پیشرفت ادبیات، نقد نیز پیشرفت می‌کند و اگر در جایی متوقف شود، نقد نیز متوقف می‌شود. با آمدن دین جدید، شعر بنا به دلایلی رو به ضعف نهاد، که می‌توان دلایل آن را چنین برشمرد:

۱. بلاغت قرآن، اعراب را مبهور و سرگشته کرد و آنان در مقام تحدی و مبارزه با آن برنیامدند؛ به این نتیجه رسیدند که کلامی بلیغ‌تر از سخن آنان نیز وجود دارد؛ به همین دلیل، بیشتر شعرا از شعر دست کشیدند و به قرآن روی آوردند.
۲. کاهش آزادی: زیرا اسلام برای شعرا محدودهای را معین کرد.
۳. مشغول شدن شعرا به جهاد و مبارزه در راه دین جدید و کمبود وقت برای پرداختن به شعر.
۴. با آمدن اسلام، جایگاه شاعر در میان قبیله از بین رفت و دیگر شاعر قبیله بودن امتیاز شمرده نمی‌شد.

۵. تعصبات و مفاخره‌ها که در عهد جاهلی موجب و محرک ذوق شعری بود، با ظهور اسلام، که مبنای آن بر سرکوبی و کنترل شهوات بود، به طور کلی از میان رفت یا به ضعف گرایید (زرین کوب، ۱۳۶۱: ج ۱، ص ۱۳۷).

اما این دور شدن از شعر، بنا به گفته شوقی ضیف، فقط به دو سال اول ظهور اسلام منتهی می‌شود؛ شعر و شاعری به طور کلی متوقف نشد و آنچه از پیامبر (ص) درباره شعر و نقد آن روایت شده است نیز نشان می‌دهد که ایشان تأثیر و جایگاه شعر در زندگی عرب

یکی از عوامل پیشرفت نقد در عصر جدید، ارتباط با غرب و آشنایی با اسلوب نقد غربی و معیارهای نقد از دیدگاه غربیان بود، که باعث پایه‌ریزی نقد عرب شد. بر اثر این آشنایی، عرب‌ها در صدد مقایسه ادب خود با ادبیات غرب برآمدند. بدین ترتیب، نقد جدید عربی نه تنها اثرپذیر از نقد گذشته عرب بود، بلکه کاملاً تحت تأثیر مکاتب فلسفی غرب نیز بود

را می‌دانستند و در گوشه‌هایی از کتاب‌های تاریخی موارد زیادی از ایشان در تشویق شعرا و نقد شعر آنان مشاهده شده است؛ همان طور که ایشان حسان بن ثابت را به هجو قریش تشویق می‌فرمودند: «أهْجُهم فَوَ اللهُ لَهْجَاؤُکَ عَلَیْهم أَشَدُّ مِنْ وَقعِ السَّهَامِ فی غَلَسِ الظَّلامِ»: قریش را هجو کن! به خدا سوگند هجای تو برای آنان از اصابت کردن تیر در تاریکی دردناک‌تر است» (ابن‌رشیق، ج ۱، ص ۹۲).

و نیز هنگامی که کعب بن زهیر برای عذرخواهی از پیامبر قصیده خود را سرود و به پیامبر عرضه کرد، ایشان او را بخشیده و بُرده (عبا) خویش را به او هدیه دادند و به همین خاطر این قصیده به «بُرده» معروف گشت (شوقی ضیف، ۱۴۲۷هـ: ج ۲، ص ۴۴).

نیز ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود، اغانی، نقل می‌کند که پیامبر (ص) شعر عنترة بن شداد، شاعر جاهلی، را نیکو دانسته و او را بر دیگر شاعران برتر شمرده و می‌فرمود: «هرگز از بادیه‌نشینی برایم سخن نگفته‌اند که دوست داشته باشم او را ببینم، مگر عنترة» (ابوالفرج اصفهانی، ج ۸، ص ۲۵).

در دوره خلفای راشدین نیز به شعر و نقد چنان توجهی نمی‌شد، هرچند که نمونه‌هایی از نقد خلفا در کتاب‌های ادبی و تاریخی مشاهده شده است، به عنوان مثال علی بن ابیطالب (رض) امرؤ القیس را بر همه شعرا برتر می‌دانست و بر این باور بود که او در به کار بردن کلمات نادر، برترین و پیشاهنگ‌ترین است. ابوبکر صدیق (رض) نابعه ذبیانی را برترین می‌دانست و می‌گفت: او نیکوترین شعر را می‌سراید و از بحرهای روانی استفاده می‌کند و در عمق کلمات فرو می‌رود. عمر بن خطاب (رض) بنا به گفته ابن‌رشیق، یکی از ناقدترین مردم در عصر اسلامی بود. از دیدگاه او، شعر خوب از

لحاظ شکل و مضمون، شعری است که شاعرش از حاشیه‌گویی و سخنان نامأنوس دوری کند. او زهیر بن ابی سلمی را برترین شاعران می‌دانست (ابن‌شقیق، ؟ : ج ۱، ص ۱۱۲).

با توجه به آنچه ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که نقد در این دوره اندکی به بررسی معانی و کاربردهای الفاظ روی آورد؛ چیزی که ما در عصر جاهلی و در نقد نابغه شاهد آن نیستیم. شکی نیست که با آمدن اسلام، نقد به سوی اخلاق روی آورد و ناقدان در نقدهای خود جنبه‌های اخلاقی، از قبیل جوانمردی و همت، را در یک شعر یا نثر بیشتر در نظر گرفته و سعی می‌کردند افکار و رویکردهایی داشته باشند که ملایم و هماهنگ با روح اسلامی و در جهت اصلاح عقیده و جامعه باشد.

نقد در عصر اموی

خلافت بنیامیه در واقع حرکتی برای بازگشت به دورهٔ بداوت و جاهلی و زنده کردن تعصبات قومی بود؛ از این رو، آنان به ترویج شعر و نثر و محامد خویش اهتمام ورزیدند و بدین ترتیب، بار دیگر بازار هجا رونق گرفت و در نتیجهٔ آن، هجای سیاسی نیز به عرصهٔ ظهور رسید. از طرف دیگر، بر خلاف گذشته، خلفایی مانند یزید بن معاویه هم به سرودن شعر روی آوردند (جرجی زیدان، ۱۹۵۷: ج ۱، ص ۲۳۰).

در حجاز، در اوایل حکومت اموی، بر اثر ریختن اموال فراوان به این شهر و رواج عشرت، شعر و آواز در این شهر شیوع بسیار داشت. در چنین محیطی، نقد نیز، مانند شعر و ادب، مجال ظهور یافت؛ نقدی که متأثر از تمدن و محیط جدید بود. از نقادان بزرگ این دوره، ابنعتیق بود که شعر عمر بن ربیع را بر دیگران برتر می‌دانست و دربارهٔ او می‌گفت: شعر عمر بن ربیع را با دل پیوندی و با جان تعلق است که در شعر دیگر شاعران نیست» (ابوفرج اصفهانی، ؟ : ج ۱، ص ۱۱۷). نیز از کسانی که در این دوره ذوق و قریحهٔ درخشان در نقد ادبی از خویش نشان دادند، سکینه، دختر حسین بن علی (رض) است، که زنی شوخ و نکته‌سنج بوده و مجالسی را برای نقد شعر و ادبیات برپا می‌کرد (عبدالرحمن ابراهیم، ۱۹۹۸: ۱۰۱).

اما در محیط شام و عراق به علت کشمکش‌های سیاسی و اختلافات حزبی، نقد نیز به سوی مقاصد سیاسی کشیده شد و از آنجا به قصر خلفا و امیران نیز راه پیدا کرد، ذوق نقدی در عراق تا حد زیادی به ذوق جاهلی شباهت داشت، مضامین و معانی شاعران در عراق، مثل شعر جاهلی از ذوق و مفاخره و تعصب خالی نبود. در مرید بصره، شاعران جمع می‌آمدند و اشعار خویش را می‌خواندند و بر یکدیگر مفاخره می‌نمودند. جریر و فرزدق در آنجا قصاید و اشعار یکدیگر را جواب می‌گفتند. این نوع اشعار در بین عرب به «نقائص» معروف گشت. نیز عجاج و أخطل اشعار خود را در همانجا عرضه می‌کردند. از این رو نقد در این دوره، مانند عصر جاهلی تا حدی

به مقایسهٔ شاعران گرایش داشت؛ به عنوان مثال، در میان نقادان عراق این بحث بود که از میان جریر و أخطل، کدامیک شاعرترند؟ و نیز روایاتی که از أخطل و جریر و فرزدق شده است، این مدعا را تأیید می‌کند. پس آنگاه که از أخطل پرسیدند که از میان شما کدامیک شاعرتر است؟ جواب داد: من در ثنای پادشاهان، توصیف خمر و زنان، از همه مداحترم. شعر جریر مانند جریان آرام آب، روان است و از سلاست و روانی برخوردار؛ شعر فرزدق چون کوه، استوار و محکم است.

نیز رواج دو نوع غزل در عصر باعث پیدایش نقد در سطحی گسترده‌تر گردید و ناقدان نه تنها سبک‌های جدید و قدیم را با یکدیگر مقایسه کردند، بلکه میان دو نوع غزل صریح و عقیف نیز مقایسه به عمل می‌آوردند.

با توجه به آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که نقد در عصر اسلامی، همچون عصر جاهلی، رشد چندانی نداشته است؛ بلکه بسیار جزئی و منحصر و مبتنی بر ذوق و عواطف شخصی و مقایسهٔ میان شعر جاهلی و معاصران بوده است و مباحثات و مجادله‌های متداول بین شعرا تنها بر مبنای رقابت با یکدیگر و اثبات برتری شعری خود بر دیگر قبایل بوده است؛ به عبارت دیگر، نقد در این دوره با نقد جاهلی چندان تفاوتی ندارد و مانند آن، مبتنی بر عواطف و احساسات بوده و هیچ گونه معیار و میزان دقیقی را برای قضاوت در نظر نمی‌گیرد (شوقی ضیف، ۱۳۶۲: ۳۳). اما در اواخر حکومت اموی و با ظهور شاعران بزرگ، اوضاع به طور کلی تغییر کرد؛ نقد جایگاهی والاتری یافت و ناقدان در نقد خود تعمق بیشتری نمودند. آنان شعری را با شعر دیگر یا شاعری را با شاعر دیگر مقایسه می‌کردند. به طور کلی می‌توان گفت پایه‌های نقد ادبی در این دوره گذاشته شد.

نقد در عصر عباسی

این دوره از ۱۳۲ هـ.ق، مقارن سقوط حکومت اموی و به قدرت رسیدن عباسیان آغاز می‌شود. دورهٔ عباسی عصر عظمت و اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و عصر زرین ادبیات عرب است. با شکوفایی بغداد، مردم از هر سویی جهت کسب مال و ثروت بدان روی آوردند؛ ترک و رومی و ایرانی و هندی و عرب و ... در آن شهر به هم درآمیختند و مسلمانان و یهود و مسیحیان و مجوس و صابئی و هندی در کنار همدیگر به زندگی پرداختند و این امر موجب پیوند و تبادل فرهنگ‌ها و شکوفایی تمدن اسلامی شد. بیشتر خلفای عباسی رغبتی خاص به شعر و ادب داشتند و شاعران را به دربار جلب می‌کردند. از طرف دیگر، شکوفایی حرکت ترجمه از یونانی و پهلوی، در توسعه و تکامل ادبیات بسیار مؤثر بود (الفخوری، ۱۳۸۰: ۳۵۰). از خلفای بنیعباس، جز سقّاح و منصور که چندان فرصت شاعرپروری نداشتند، دیگر خلفا علاقه و شوقی خاص به شعر و ادب

نشان می‌دادند. هارون الرشید، خود سخن‌شناس بود و شعر ذوالرّمه را از کودکی از حفظ داشت. مقام و منزلتی که ابونّوّاس شاعر در نزد او داشت، معروف است. مأمون نیز در فهم و شناخت شعر ذوقی لطیف داشت (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۱۴۲).

بی‌شک این علاقه به شعر، موجب شد که راویان و جامعان اشعار نیز مورد توجه و عنایت خلفا باشند. در بین این افراد، کسانی مانند ابوعمر بن العلاء، حماد الزّاویه، مفضل صَبّی، خلیل بن احمد، ابوعبیده، خلف الأحمر و اصمعی را می‌توان نام برد. این‌چنین با عنایت خلفا، شاهد شکوفایی شعر در این دوره هستیم. دربار، قبه‌گاه شاعران و ادیبان و میدانِ تاخت و تاز آنان گشت. در چنین فضایی، قدرت تخیل‌شان فضایی گسترده‌تر برای بلندپروازی و آراستگی کلام یافت؛ از این رو، در میان عرب مدارس شعری و مذاهب ادبی شکل گرفت. از مدارس ادبی این دوره می‌توان به مدرسهٔ محافظین، که مقلدین پیشینیان بوده و شعر جاهلی را قوی و صحیح می‌دانستند و از آن تقلید می‌کردند، نیز به مدرسهٔ مجدّین یا نوگرایان اشاره کرد که از فرهنگ و تمدن جدید اثر پذیرفته و بر این باور بودند که پیروی از پیشینیان نمی‌تواند نیازهای عصر آنان را برطرف کند؛ لذا این گروه به زینت بخشیدن کلام و ابداع معانی جدیدی که شعر گذشته هیچ بهره‌ای از آن نداشت و نیز به‌کارگیری آرایه‌های بدیعی، از قبیل جناس، توریه، تشبیه، مجاز، استعاره و شیوه‌های گوناگون تصوّرات، تخیلات، افکار و معانی در آثار خود اقدام کردند (جرجی زیدان، ؟ ج ۲، ص ۴۷-۴۹).

نقد در عصر عباسی

همان‌طور که گفتیم، در این دوره شاهد پیشرفت‌های زیادی در حرکت ترجمه و تدوین کتاب‌ها بودیم. بدون شک، این حرکت باعث اثرپذیری عرب از فرهنگ‌ها و تمدن‌های جدید در خلال آشنایی با آثار ادبی و علمی آنان شد؛ نیز عرب در این عصر شروع به پایه‌ریزی قواعد و اصول نحوی و عروضی و بلاغی نمودند؛ به عبارت دیگر، عصر عباسی عصر تدوین و ثبت میراث عربی در کتاب‌ها بود (صابری، ۱۳۸۵: ۷۴).

بدین ترتیب، نهضتی گسترده در شعر و نثر پدیدار گشت. در شعر، علاوه بر فنون قدیمی و مشهور، چون مدیحه و هجو و غیره، انواعی تازه پدیدار شد که نمایانگر احساسات و امیالی تازه است که در زندگی آنان پدیدار گشت.

به دلیل تحوّل و پیشرفت گسترده در ادبیات، تغییر و تحوّل در قضاوت و داوری بر آثار ادبی رخ داد که تحوّل نقد را نیز در پی داشت. این مسأله، هم میان ادبا که پدیدآورندگان اثر بودند و هم میان خوانندگان آثارشان، که به ارزیابی آنها می‌پرداختند، کاملاً مشهود بود، ادبا، نویسندگان و شعرا بودند و خوانندگان هم از لغت‌شناسان و متکلمین بودند (ضمیری، ۱۳۶۲: ۳۶). حتی خود شعرا

نیز قبل از اینکه شعرشان را به مردم ارائه دهند، آن را نقد و بررسی می‌کردند. گاهی ابونّوّاس شعر خود را پیش روی خود می‌گذاشت و روزها در آن می‌اندیشید و آن را از عیوب و نقص پیراسته می‌کرد (ابن‌رشیق، ۱۹۸۸م: ج ۱، ص ۲۰۰).

اسلوب کلامی

پیدایش علم کلام و ظهور متکلمین اسلامی در عهد عباسی، نقشی ارزنده در توسعه و تکامل نقد و نقّادی داشت؛ زیرا این متکلمین نه فقط با مجادلات و مناظرات خویش اذهان و عقول را تقویت و قدرت نقد و بلاغت را در افراد ورزیده کردند، بلکه بحث در باب قرآن و علو اسالیب آن نیز که از مسائل عمدهٔ متکلمین بود، آنها را به تحقیق در مباحث راجع به بلاغت و نقّادی رهنمون گشت (زرین کوب، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۱۴۷).

متکلمان در تاریخ نقد عرب، مانند سوفسطائیان در تاریخ نقد یونان بودند؛ شاگردان جوانی داشتند که در نزدشان آداب سخنوری و قدرت استدلال و مهارت در سخن و بیان را می‌آموختند. از مهم‌ترین فرقه‌های متکلمین در عصر معتزله بودند. بر اساس نظریات این گروه بود که در قرن دوم و سوم، نقد عربی متحوّل شد و قواعد و اصولی برای آن به وجود آمد. متکلمان در زمینهٔ مسائل پیچیدهٔ دینی با دیگران و مخصوصاً مسیحیان بسیار بحث می‌کردند؛ در نتیجه، تحت تأثیر آنان نیز قرار می‌گرفتند و این اثرپذیری، در گفتار و نقدهای آنان مشهود بود؛ در هر جایی، سخن از معتزله و آرای این گروه بود و به قول شوقی ضیف، اگر این دوره را عصر اعتزال بنامیم، سخن به اغراق نگفته‌ایم (شوقی ضیف، ۱۴۲۷: ج ۳، ص ۱۳۳).

در آن دوره، برخی از شعرا سعی داشتند از بیان فلسفی و منطقی بهره گیرند. این مسئله در مناظرات و مباحثات آنان با یکدیگر کاملاً به چشم می‌خورد؛ از همین رو، شعرای عباسی در بررسی اشعار خود و نقد آن، از تفکرات فلسفی استفاده کردند؛ نیز کاتبان، به‌ویژه کاتبان دیوانی، از جمله عبدالحمید کاتب، از این شیوهٔ نقّدی بهره گرفتند.

کاتبان به دلیل مطالعات وسیعی که داشتند، بسیار نیکو می‌نوشتند و از ذوق سرشاری برخوردار بودند. این گروه به یاری معلومات وسیع و ذوق و قریحهٔ لطیفی که داشتند، مکتبی نو و بی‌نظیر در نویسندگی به وجود آوردند و بیشتر بر آن بودند که از الفاظ غریب و نامأنوس استفاده نکنند. سرآمد نویسندگان این عصر، ابن‌مقفع، در این باره چنین می‌گوید: «از دنبال کردن واژه‌های ناآشنا به طمع بلاغت بیشتر، پرهیزید؛ که همانا این ناتوانی بسیار را مینمایاند» (شوقی ضیف، ۱۳۶۲: ۳۹).

خلفا از میان همین کاتبان، وزرا و رؤسای مملکتی را انتخاب می‌کردند؛ از این رو، میان آنان رقابتی شدید بود و هریک سعی می‌نمود شیوهٔ بهتری در نگارش ارائه دهد تا بتواند مقامی بالاتر به دست آورد. بدین ترتیب، کاتبان نقشی ارزنده در نقد این عصر

ظهور چند شاعر بزرگ، مانند ابوتمام، بحتری و مُتنبی، در دوره عباسی سبب شد که بحث در باب موازنه، بین شاعران به صورتی دیگر و تازه‌تر شروع شود. موازنه در عصر اموی بر پایه ذوق ساده و سلیقه و تعصبات، و بدون پیروی از اسلوب علمی و به شکل طبقه‌بندی‌های ساده میان شاعران بود؛ اما در دوره عباسی بر اثر نزاع بین ادبا و طرفداران شاعران، موازنه رنگی دیگر به خود گرفت، که اصول ادبی و نقدی در آن به چشم می‌خورد

داشتند. آنان به بحث‌های نقدی و بلاغی رنگ ادبی بخشیدند و با رعایت اصول نگارش در نوشته‌هایشان، هریک سعی در گزینش معانی بهتر و عباراتی روانتر داشتند.

اسلوب لغت‌شناسان

در برابر شاعران و کاتبان، علمای لغت قرار داشتند، که خود اشعار و متون ادبی را جمع‌آوری و نیز قواعد نحوی و عروضی را برای آنها وضع کرده بودند. آنان سنت‌گرا بودند و باور داشتند که باید از قدما پیروی کرد. آنان آثار شاعران را نقد کرده و عیوب اشعارشان را از نظر لغوی و نحوی بررسی می‌کردند؛ به همین دلیل، شعرا به آراء و نظرات این گروه توجهی خاص داشته و گاهی حتی اشعار خود را به آنان ارائه می‌کردند تا درباره آن نظر بدهند. لغت‌شناسان حتی به معانی جزئی اشعار هم توجه می‌کردند. گروهی از لغویون که سابقه بیشتری در این کار داشتند، به بررسی اشعار پرداخته و آنچه را که از شعرای قدیم گرفته بودند، آشکار می‌ساختند و بدین ترتیب، فصلی نو با عنوان «سرقت‌های ادبی» در نقد عرب گشوده شد (الفخوری، ۱۳۸۰: ۷۵۰).

مهم‌ترین کار لغت‌شناسان، سنجش و موازنه میان شعرای جاهلی و اسلامی بود. این روش در دوره اموی نیز وجود داشت؛ اما بیشتر ذوقی و احساسی بود. در عصر عباسی، موازنه کم‌کم به عمق و غور در اشعار و ارائه دلایل برتر دانستن یک شاعر منتهی شد؛ برای نمونه، یونس نحوی، أخطل مسیحی را به دلیل فزونی قصایدی که در آن دشنام و ناسزا دیده نمی‌شود، برتر از جریر و فرزدق دانسته است. آنچه از قضاوت‌های لغت‌شناسان در این دوره برمی‌آید، این است که آنان در نقد شاعران فقط به شعر آنان توجه کرده و به زندگی و اخلاق و دینشان توجهی نمی‌کردند. این شیوه قضاوت و

داوری، در نوع خود قابل ستایش است؛ زیرا معیار اخلاقی و دینی را از معیار هنری و فنی جدا کرده بودند. این موازنه‌ها ادامه پیدا کرد تا اینکه ابن‌سلام (متوفی ۲۳۱ ق) توانست کتاب طبقات فحول الشعراء را در این زمینه تألیف کند (شوقی ضیف، ۱۳۶۲: ۴۳).

اسلوب فلسفی

نهضت علمی و فلسفی مسلمانان، که با ترجمه و تلخیص کتب علمی و فلسفی یونانی و غیر یونانی به عربی آغاز شد، در تحوّل نقد و ژرفتر شدن آن تأثیری بسزا داشت. ترجمه کتاب‌های ارسطو در باب خطابه و شعر، اطلاعات ادبی عرب‌ها را کامل‌تر نمود و به این ترتیب، ناقدانی در این دوره به ظهور رسیدند که متأثر از اندیشه‌های یونانی بودند و اسلوبی جدید را در نقد به وجود آوردند که به «اسلوب فلسفی» معروف شد (زرین کوب، ۱۳۶۱: ج ۱، ص ۱۵۰).

در این مرحله نقد به دو نوع تقسیم شد:

الف. نقد نظری: در این مرحله، معیارها و موازن نقد و عناصر آن پایه‌ریزی و تعریفی جامع و مانع از نقد ارائه شد و همه تألیفات در نهایت دقت و وضوح بر اساس اصول نقدی انجام گرفت.

ب. نقد تطبیقی: در این مرحله، عرب سعی داشتند ادبیات عربی را زیر نظر قواعد نقدی ببرند که بر اساس فلسفه یونان پایه‌ریزی کرده بودند (صابری، ۱۳۸۵: ۹۳)

از کتاب‌های نقدی که در این دوره تألیف شد، می‌توان به نقد الشعر و نقد النثر، از قدامة بن جعفر اشاره کرد، که مؤلف در آن از اصطلاحات جدید همراه با دقت در رعایت اصول نقد ادبی بهره گرفته و ویژگی‌های شعر را از لحاظ واژه، وزن و قافیه و معنی بررسی کرده است.

اسلوب موازنه

ظهور چند شاعر بزرگ، مانند ابوتمام، بحتری و مُتنبی، در این دوره سبب شد که بحث در باب موازنه، بین شاعران به صورتی دیگر و تازه‌تر شروع شود. همان‌طور که دیدیم، موازنه در عصر اموی بر پایه ذوق ساده و سلیقه و تعصبات، و بدون پیروی از اسلوب علمی و به شکل طبقه‌بندی‌های ساده میان شاعران بود؛ اما در این دوره بر اثر نزاع بین ادبا و طرفداران شاعران، موازنه رنگی دیگر به خود گرفت، که اصول ادبی و نقدی در آن به چشم می‌خورد، این مرحله با ظهور حسن بن بشر آمدی و تألیف کتاب الموازنه بین ابي تمام و البحتری شروع شد (شوقی ضیف، ۱۳۶۲: ۵۸).

این کتاب دربردارنده نکات و ملاحظات جالبی است. آمدی در آن به مخالفت ابوتمام برخاسته و با نوعی تعصب، محاسن شعری او را نایده گرفته است؛ اما در تأیید و تحسین بحتری مبالغه می‌نماید. به هر حال، این کتاب گامی جدید در نقد ادبی تا آن زمان شمرده می‌شود. در این کتاب، نویسنده سعی می‌کند تنها به موازنه صرف نپردازد؛ بلکه دو شاعر و نقاط قوت و ضعف هریک را با دقت و با

تکیه بر ذوق و احساس برشمارد. از این رو، در شناخت حقیقت ارزش و تفاوت دو شاعر بزرگ طائی (از قبیله طی) معتبر به شمار می‌آید. از دیگر آثاری که در این زمینه از عصر عباسی بر جای مانده است، می‌توان به رساله صاحب بن عبّاد با عنوان الکشف عن مساوی شعر متنبی و در مقابل او، به قاضی جرجانی با کتاب الوساطة بین المتنبی و خصومه، که در داوری بین متنبی و مخالفانش تألیف کرد، نیز کتاب الصناعین، از ابوהלلال عسکری، که با ظهور او نقد عربی به جانب علم بلاغت کشیده شد، و کتاب معروف عقد الفرید، از ابن عبد ربّه، و کتاب العمدة فی صناعة الشعر و نقده، از ابن رشیق قیروانی، و إعجاز القرآن باقلانی، دلائل الإعجاز و أسرار البلاغة از عبدالقاهر جرجانی اشاره کرد.

عصر انحطاط:

دوره انحطاط یا عهد ترکی، با سقوط بغداد به دست تاتار در سال ۶۵۶هـ ق آغاز و با داخل شدن ناپلئون به مصر در سال ۱۲۱۳هـ ق به پایان رسید. به دنبال سقوط بغداد، امپراطوری عربی رو به زوال نهاد و مملکت اسلامی به دست امرا و ممالیک افتاد. مغولان کتابخانه‌ها را سوزانده و مدارس را تعطیل کرده، علما و دانشمندان را از شهر و کاشانه خویش آواره و اموال عرب را چپاول کردند؛ در نتیجه، علم و ادب به رکود و انحطاطی دچار شد، که با استیلاى ترکان عثمانی بر سرزمین‌های عربی و اعلام زبان ترکی به عنوان زبان رسمی، به اوج خود رسید. اما با وجود ضعف شعر، تألیف و تصنیف حرکتی جدید بود که در این دوره رونق گرفت و فرهنگ‌ها و معارج بزرگی، چون لسان العرب ابن‌منظور و قاموس المحيط فیروزآبادی و ... تألیف شد (فاخوری، ۱۳۸۰: ۸۵۹).

نقد ادبی در این دوره بر اثر جنگ‌های پیدری و از دست دادن حمایت دربار و خلفا، از پیشرفت و تحوّل بازماند و هیچ نوع حرکت جدیدی در شرق و غرب سرزمین‌های عربی در این زمینه شکل نگرفت و ادبا نیز چندان رغبتی به این موضوع نشان نمی‌دادند. ذوق شعری و روحیه انتقادی در ادبا و مردم فروکش نمود، و در بیشتر موارد تقلید کامل از گذشته بود.

عصر معاصر:

این دوره با حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۲۱۳هـ ق ۱۷۹۸م آغاز می‌شود. مصر به دنبال حمله ناپلئون، به‌خصوص در عهد حکومت محمدعلی پاشا و نوادگانش، با تمدن و فرهنگ اروپایی ارتباط پیدا کرد و در مصر و سپس شام و لبنان مدارس جدید و در بیشتر سرزمین‌های عربی روزنامه‌ها و مجلات تأسیس شدند و صنعت چاپ رونق گرفت. نیز ظهور گروهی شرقشناس و اهتمام آنان در احیای زبان و ادبیات عرب، بر فرهنگ عربی تأثیری بسزا گذاشت. آشنایی با فرهنگ و تمدن غربی و شیوع ادبیات غرب در میان کشورهای عربی، درهایی تازه را در ادب و فرهنگ بر روی اعراب

گشود. با تحوّل و پیشرفت تمدن، ادبیات نیز به تدریج پیشرفت کرد. بنابراین در این عصر شاهد حضور دو نوع گرایش هستیم:

الف. گرایش محافظه‌کاران: این گروه از ادبا، به میراث گذشته عرب به عنوان زیربنای عصر جدید نگر بسته و سعی در احیای دوباره آن و بازگشت به اصول قدیم را داشتند. این گروه، همانند ناقدان گذشته، به نقد لغوی و جنبه لفظی و بلاغی ادبیات همت گماشتند. از این افراد می‌توان به بارودی و شوقی و حافظ ابراهیم و ... اشاره کرد. ب. گرایش نوگرایان: این گروه در اثر آشنایی با فرهنگ و تمدن جدید غربی، از آن تأثیر پذیرفته و نقش شعر و ادبیات فراتر از گذشته و در از بین بردن تاریکی‌های حاکم بر جامعه و پرده برداشتن از بیماری‌ها و دردهایی بود که جامعه عربی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. اینان معتقد بودند که شعر باید بیانگر احساسات، دردها و عواطف درونی شاعر باشد و به جنبه موضوعی و ساختار فنی در نقد گرایش داشتند. در پی این تغییرات، شعر و ادبیات نیز متحوّل شد و نوعی شعر جدید با عنوان «شعر آزاد» پدید آمد. (عبدالله أبو هیف، ۲۰۰۰م: ۲۲؛ خفاجی، ۱۹۹۵م: ۸۸).

با توجه به آنچه گفته شد، ادبا و ناقدان معاصر به اهمیت و نقش نقد در توجیه ناقدان پی بردند؛ اما با توجه به اینکه نقد در این دوره بر برخی قضایای فکری و مکتب‌های ادبی و جریان‌های اجتماعی ارتباط پیدا کرد، در نتیجه، مسائل و موضوعاتی از قبیل فرهنگ و سیاست، دین و جامعه، در حوزه نقد داخل شد که به ظهور دو مکتب در عرصه ادبیات معاصر منجر گردید:

۱. مکتب تقلید: این مدرسه نقدی گرایش به ادبیات گذشته داشته و با قداست به آن می‌نگریست. از این افراد می‌توان به ناصیف یازجی و ابراهیم یازجی اشاره کرد.

۲. مکتب نوگرایانه: این مدرسه نقدی دیدگاهی نوگرایانه به ادبیات داشت و پیروان این مکتب بر این باور بودند که میان ادبیات و جامعه باید ارتباطی مستقیم باشد تا اینکه ادیب بتواند بیانگر عواطف و احساسات جامعه بوده و ناقد نیز در این مسئله با او شریک باشد. این نوع نقد در میان کسانی رواج یافت که دانش‌آموخته کشورهای غربی بوده و از فرهنگ و تمدن غربی اثر پذیرفته بودند (صابری، ۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۲۹).

همان طور که گفته شد، یکی از عوامل پیشرفت نقد در عصر جدید، ارتباط با غرب و آشنایی با اسلوب نقد غربی و معیارهای نقد از دیدگاه غربیان بود، که باعث پایه‌ریزی نقد عرب شد. بر اثر این آشنایی، عرب‌ها در صدد مقایسه ادب خود با ادبیات غرب برآمدند. بدین ترتیب، نقد جدید عربی نه تنها اثرپذیر از نقد گذشته عرب بود، بلکه کاملاً تحت تأثیر مکاتب فلسفی غرب نیز بود. از طرفی دیگر، کارهای زیادی از نقد غربی به عربی ترجمه شد که کاملاً در نقد جدید عرب اثرگذار بود؛ از آن جمله می‌توان به قواعد النقد الأدبی از آسل آبر کرومبی، توسط محمد عوض و النقد الأدبی و مدرسه

الحديث، توسط دکتر احسان عباس اشاره کرد (خفاجی، ۱۹۹۵م: ۱۰۷).

از آثار دیگر برخورد نقد بین غرب و عرب، رخنه کردن مکتب‌های ادبی غربی، از قبیل کلاسیسم، رمانتیسم، پاراناسیزم، سمبولیسم، رئالیسم و... در ادبیات عرب است. دانش‌آموخته‌های جهان عرب نه تنها سعی در تطبیق این مکاتب، با ادبیات معاصر عرب داشتند، بلکه می‌کوشیدند آن را به ادبیات جاهلی نیز تعمیم دهند. بنابراین آثاری چون رمانتیسم در شعر اعشی تألیف شد، حال آنکه اعشی هیچ پیوندی با رمانتیسم نداشته است. بنابراین با مخالفت شدید ناقدان بزرگی چون عقّاد، زیّات و طه حسین روبه‌رو شد. همان طور که می‌دانیم، بیشتر قصاید عرب دربارهٔ مناسبات یا حالات روحی خاصی سروده شده است؛ به عبارت دیگر، بیان صادقانه از احساس درونی شاعر نبود؛ بنابراین ناقدان معاصر، از جمله عقّاد، بر احمد شوقی می‌تاختند و معتقد بودند که شعرش بیانگر احساس درونی او نیست. بدین ترتیب، این گروه بر این باور بودند که یک کار ادبی، تعبیر از تجربهٔ احساسی به صورت الهام است (خفاجی، ۱۹۹۵م: ۱۴۰).

اما عامل اثرگذار دیگر در این عصر، روزنامه‌نگاری است، که میدان تمرین ادبی و تحوّل نقد و تبادل آرا گردید. از آنجایی که روزنامه‌نگاری نیاز به دقت و ملاحظهٔ فهم خوانندگان دارد، روزنامه‌نگار نهایت تلاش خود را برای تحقّق این امر مبذول می‌داشت. از طرفی دیگر، روزنامه‌ها مردم را به خواندن و مطالعه تشویق، و فرهنگ نقد و انتقاد را در بین آنان رواج دادند. نیز به وجود آمدن وسایل نوشتار، چاپ روزنامه‌ها و گستردگی مجال آزادی و آزاداندیشی در کشورهای عربی، باعث رونق گرفتن تفکر نقدی در بین مردم گردید (شوقی ضیف، ۱۹۶۶م: ۲۰۰).

رویکردهای نقدی معاصر

همان‌طور که گفتیم، نقد ادبی جدید، همگام و هماهنگ با پیشرفت‌ها و تحولات عصر جدید و نیز بلندپروازی‌ها و نیازهای انسان معاصر بود. در نتیجه، در نقد جدید نیز جریان‌های متفاوتی به وجود آمد. گروهی به جنبهٔ لفظی و لغوی و گروهی نیز به صور بیان و افکار و معانی درونی یک اثر ادبی توجه کردند. در نتیجه، با فراوانی اهداف و غایات و تفاوت ذوقها و قریحه‌ها، رویکردهای نقد نیز متفاوت بود. بر این اساس، ما شاهد ۶ رویکرد در نقد معاصر هستیم:

۱. نقد نفسی (روانکاوانه): در این نوع نقد، ناقد بر اساس اثرپذیری درونی خویش، بر یک اثر قضاوت کرده و احکام خویش را صادر می‌کند. این مکتب ریشه در آرای فروید دارد که در قرن معاصر وارد ادبیات عرب شد و به تبع آن، عزالدین اسماعیل کتاب خود با نام التفسیر النفسی للأدب را نوشت. نیز عقّاد پژوهش‌های خود دربارهٔ ابن رومی و ابونواس را بر اساس این نوع نظری نوشت.

۲. نقد اجتماعی: در این نوع نقد، ناقد تحت تأثیر رابطهٔ خود با جامعه

است و بیشتر به محیطی اشاره دارد که ناقد در آن زیسته است.

۳. نقد بلاغی: این نوع نقد به بررسی یک اثر از ناحیهٔ بلاغت و زیبایی‌های بلاغی می‌پردازد.

۴. نقد اخلاقی: این نوع نقد به بررسی یک اثر ادبی بر اساس معیارهای اخلاقی می‌پردازد.

۵. نقد زیباییشناسی: این نوع نقد به بررسی زیبایی‌های لفظی و فکری و فنی حاکم بر یک اثر ادبی می‌پردازد. آشنایی عربیها با فلسفهٔ زیبایی‌شناسی از طریق آثار تئوفیل گوتیه و دیگران صورت گرفت.

۶. نقد مقارن: این نوع نقد به بررسی روابط بین ادبیات داخلی با ادبیات دیگر کشورها و اثرگذاری و اثرپذیری هریک از یکدیگر می‌پردازد (صابری، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد ادبیات عرب.

کتابنامه

- احمد ابراهیم، طه، ۱۹۳۷م، تاریخ النقد العربی من العصر الجاهلیّ إلى القرن الرابع الهجری. ط ۲، بیروت.
- جرجی زیدان، ۱۹۵۷م، تاریخ آداب اللغة العربیة. شوقی ضیف. ج ۱ - ۴. ؟: دارالهلال.
- خفاجی، محمد عبدالمنعم، ۱۹۹۵م، مدارس النقد الأدبی الحديث. قاهرة: دارالمصریة اللبنانیة.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۲، نقد ادبی. ج ۱، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- سید قطب، بیتا، النقد الأدبی. ؟: دار الشروق.
- شوقی ضیف، ۱۴۲۷ق، تاریخ الأدب العربی. ج ۱ - ۴، ط ۲، قم: ذویالقربی.
- _____، ۱۹۶۶م، فی النقد الأدبی. ط ۲، مصر: دارالمعارف.
- _____، ۱۳۶۲، نقد ادبی. ترجمهٔ لمیعه ضمیری. تهران: امیرکبیر.
- صابری، علی، ۱۳۸۵، النقد الأدبی و تطوّره فی الأدب العربی. تهران: سمت.
- عبدالرحمن ابراهیم، مصطفی، ۱۹۹۸م، فی النقد الأدبی القديم عند العرب. قاهرة: کلیة الدراسات الإسلامیة و العربیة.
- فاخوری، حنا، ۱۳۸۰، تاریخ الأدب العربی. تهران: توس.
- قیروانی، ابن‌رشیق، ۱۹۸۸، العمدة فی محاسن الشعر و آدابه. بیروت: دارالفکر.
- مطلوب، احمد، ۱۹۷۳م، اتّجاهات النقد الأدبی فی القرن الرابع. بیروت: وكالة المطبوعات.